



شادی در فرهنگ ایرانی و آثار سیاسی آن

دکتر علی اکبر امینی*

چکیده

در فرهنگ ایران باستان بر این نکته تأکید شده که باید از غم خوردن پرهیز نمود. ایرانیان برای زدودن زنگار غم از چهره زندگی چاره‌اندیشی‌هایی کرده بودند، از جمله اینکه در طول سال به مناسبت‌های مختلف جشن‌هایی برپا می‌کردند و در آن کوچک و بزرگ و عارف و عامی به عیش می‌نشستند و به رقص بر می‌جستند. گویا آنان به این راز پی‌برده بودند که «خنده بر هر درد بی‌درمان دواست». اگرچه عرفان اسلامی برخی از آیین‌ها و افکار دوران خسروانی و از جمله راز و رمزهای شاد زیستن را زنده نگاه داشت، ولی در عمل ما ایرانیان به تدریج بر طول ایام غم افزودیم و دوران نشاط و شادمانی را کوتاه کردیم و این امر به رغم آن بود که یکی از دو رکن اصلی دین مبین اسلام یعنی «عرفان» برای سبک کردن رنج زندگی و به پرواز درآوردن مرغ دل‌تداییری اندیشیده است. کریشنا مورتی، عارف معاصر هندی، می‌گوید: شاد کردن مردم هنری است که باید دولت‌ها در ترویج آن بکوشند.

در این مقاله راهکارهایی که عرفان برای شادتر کردن زندگی، یا دست کم موازنه میان غم و شادی و گریه و خنده، عرضه کرده است، بررسی می‌شود.

کلید واژه‌ها

اندیشه ایران شهری، عرفان، شادمانی، رضایت، قناعت، راستی، خرد، آرزو و ملال.

* استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز.

مقدمه

صدخانه اگر به طاعت آباد کنی به زان نبود که خاطری شاد کنی^۱

آدمیان در سراسر گیتی و در فراخنای زمان، همواره تلاش کرده‌اند که زندگی را از حالت تکراری، عادت‌زدگی و روزمرگی به درآورند و به آن رنگ و جلایی بزنند و غبار حزن و اندوه را از چهره آن تا آنجا که ممکن است بزدایند. اگر طبیعت هر از چندی با خشم و خروش خویش چهره‌ها را پرچین و جبین‌ها را پرآزنگ می‌ساخته است، اما ایرانیان تلاش می‌کرده‌اند که با شکفتن غنچه لبخند (همان که نلسون ماندلا، معجزه آفرینش می‌نامد) بر روی لبان غمزده، خیرگی‌ها و تیرگی‌ها را درمان کنند و آسمان دل را غرق ستاره نمایند و بر افق زندگی رنگین کمان عشق و شور و شادی بتند. جشن‌های مختلفی که ایرانیان در زمان‌های گوناگون و به مناسبت‌های مختلف برپا می‌کرده‌اند، مهم‌ترین هدفش همین بوده که کفه ترازو را به سود شادی سنگین‌تر کنند و یا دست‌کم موازنه‌ای بین اندوه و شادی برقرار سازند، اما از بد حادثه و شاید هم بنا به مصلحت سیاستمداران و دولتمردان به تدریج اندوه بر شادی ارجح شد و ایام غم دراز و لحظه‌های شادی کوتاه گردید و اندک‌اندک «سیاه جامگان» بی‌هیچ توجیه عقلانی - عقیدتی قدر دیدند و عزت یافتند. چهره‌های غمزده و رخساره‌های تکیده و آدمیان سر در گریبان فرو برده هرچه بیشتر تکثیر یافتند. این مقاله در تلاش است تا جایگاه راستین شادی را در فرهنگ ایرانی و عرفانی باز نماید.

پیش از ورود به بحث لازم است این نکته را یادآوری کنیم که بحث شادی در عرفان را نباید یکسویه و مطلق دید؛ به گونه‌ای که خواننده تصور کند که نقطه مقابل شادی یعنی حزن و اندوه، دیگر جایی در اندیشه‌های عرفانی و اسلامی ندارد! حال آنکه می‌دانیم غم و اندوه به حکم واقعیت بخشی از آفات و لحظه‌های زندگی آدمی را تشکیل می‌دهد و در عالم نظر و اندیشه نیز جایگاه برجسته‌ای دارد. احادیث نبوی متعددی وجود دارد که گریه را در هنگام نماز یا خواندن قرآن و یا یاد خدا یا از خشیت خدا جایز و ممدوح می‌شمارد. احادیث شیعیه نیز فضیلت گریه را به یاد آئمه به‌ویژه حضرت امام حسین (ع) بر این موارد افزوده است.^(۱)

هر چند در فلسفه شهادت سیدالشهدا به‌نوعی شاهد یکسونگری هستیم، به این معنا که بعد از شاد یا آگاهی بخشی و گرت‌برداری عملی و سیاسی از حماسه عاشورا به‌میزان زیادی مغفول واقع شده است. این نکته در درجه اول از نام اغلب مقتل‌ها و تذکره‌های مربوط به واقعه کربلا برمی‌آید؛ نام‌هایی چون مفتاح‌البکاء، طوفان‌البکاء، محیط‌البکاء (دریای اشک)، مشیرالاحزان (برانگیزاننده غم‌ها)، لهوف (سوغ‌های سوزان) مؤید این مطلب است که بر جنبه اندوه و اشک بیش از جنبه‌های دیگر تکیه شده است.^(۲)

پس در این نکته تردیدی وجود ندارد که حزن و اندوه جزئی از زندگی آدمیان است و اگر در این مقاله از شادی بحث می‌شود، نه به معنای نادیده گرفتن غم بلکه بحث بر سر رشد موازی و متوازن این دو حالت است، یعنی اینکه از یاد نبریم که «گنج و مار و گل و خار و غم و شادی به هم آمیخته‌اند» و از دست دادن هر یک از آنها به سلامت زندگی سالم آسیب می‌زند، آنکه می‌گوید:

۱. علاءالدوله سمنانی، عارف قرن هشتم.

جهان تاریک بودی جاودانه
خردمندی نیایی شادمانه^۱

اگر غم را چو آتش دود بودی
در این عالم سراسر گر بگردی

بعد غمبار و حزن‌آلود زندگی را بزرگ و بزرگ‌نمایی می‌کند و این خود با طبیعت و واقعیت زندگی هم‌خوانی ندارد. در سال‌های اخیر ما عملاً بر طبل غم کوبیده‌ایم و تنور مصیبت را تابانیده‌ایم، به‌گونه‌ای که بخش عمده‌ای از گفتمان ما را غم و اندوه و ملال رقم می‌زند. ببینید که شاعر هم دوره ما چگونه در چنگ اختاپوس غم اسیر افتاده است:

در این سرای بی‌کسی کسی به در نمی‌زند
گذرگهی است پرستم که اندرو به غیر غم
به دشت پر ملال ما پرنده پر نمی‌زند
یکی صلائی آشنا به رهگذر نمی‌زند^۲

حال آنکه به‌حکم منطقی یک زندگی متعادل باید دو چهره داشته باشد که یک سوی آن ره به‌غم و اندوه می‌برد و سوی دیگرش به شادی و نشاط! جبران خلیل جبران این موازنه را به‌زیبایی برقرار می‌کند:

«در میان شما جمعی برآند که گستره اندوه، عظیم‌تر از شادمانی باشد
و گروهی در فراخنای مسرت، عظمتی گسترده‌تر یابند
اما من اکنون با شما می‌گویم، این دو را از یکدیگر جدایی نیست
اینان همواره دوشادوش سفر کنند و در آن هنگام که یکی بر سفره شما نشسته است
دیگری در رختخوابتان آرمیده باشد.»^(۳)

شور و شادی در ایران باستان

در نزد ایرانیان باستان شادی و شاد زیستن جایگاهی استوار داشت که این مطلب را از شیوه زیست و آیین‌ها و اعتقادات آنان می‌توان دریافت. جشن‌های گوناگونی از جمله جشن‌های آفتاب و جشن‌های آتش،^(۴) عیدهای مختلف به‌ویژه عیدهای هفت‌گانه که هفتمین آنها نوروز بود، هر یک بستر و بهانه‌ای بود برای بر پا داشتن جشن و سرور و شاد زیستن و شاد بودن.^(۵)

در دین زردشت یکی از گناهان، گریه و زاری برای مرده است. نحوست و مذمت گریه در جای جای متون مذهبی باستان از جمله در داستان «رداویراف» مطرح می‌شود.

در دین زردشت نوعی سفر به‌جهان دیگر وجود دارد که شباهت زیادی به‌سفر بناتریس در کمندی الهی دانته دارد. موضوع از این قرار است که چون اسکندر اوستا را بسوزانید، مردم ایران شهر به‌شک افتادند و برای یافتن حقیقت ارداویراف را برگزیدند تا به‌جهان دیگر برود. او به‌یاری سروش و ایزدآذر از بهشت و سپس از دوزخ و درکات آن گذشت و به‌پیشگاه هرمزد رسید و آنگاه به‌میان زندگان بازگشت و ماجراها و مشاهدات خود را بازگو نمود. یکی از آنها شرح رود خروشان است که از زیر پل چینوت می‌گذرد: دیدم رود بزرگ و مهلک دوزخ تار را که بس روان، و فروهران در آن بودند ... پرسیدم که این کدام رود و این مردم کیستند که چنین رنجه‌اند؟ سروش پرهیزکار و

۱. منسوب به پوریای ولی.

۲. هوشنگ ابتهاج ه. ا. سابه.

دانشنامه حقوق و سیاست
شماره ۹، پاییز ۱۳۸۷
ص ۱۵

ایزدآذر گویند که این رود، آن اشک بسیار است که مردان از پس درگذشتگان از چشم رها کنند ... آن اشک به بیداد ریزد و بدین رود افزایش.^(۸)

در سرود سی و چهارم از گاتاها گفته شده که راه وصول به خداوند انجام سه اصل اساسی است:

اندیشه نیک (هومت)، گفتار نیک (هوخته)، کردار نیک (هورشته)

در ادامه می‌افزاید، در نتیجه کردار نیک است که این جهان می‌بالد و پرورش می‌یابد. خداوند این سرزمین را آفریده که بر اثر کار و کنش ما پیروید و برایمان شادی و نیک‌بختی پدید آورد.^(۹)

چنان که می‌دانیم در دین زردشت از هفت موجود «نامیرایان نیکوکار» یا امشاسپندان بحث می‌شود که یکی از آنها اردیبهشت است. اردیبهشت که زیباترین امشاسپندان است، نماینده قانون ایزدی و نظم اخلاقی در جهان به‌شمار می‌رود. کسانی که این موجود را نمی‌شناسند، از بهشت محرومند. پارسایان نیایش می‌کنند تا بتوانند این فرمانروای بهشتی را ببینند و در بهشت به‌سر برند. نکته قابل توجه، ویژگی خاصی است که برای بهشت در نظر گرفته شده و آن مکانی است که پر از شادی می‌باشد. بنابراین شادی پاداشی است که اردیبهشت به دوستداران و پیروان خودش اعطا می‌کند.

یکی از عواملی که به استحکام پایه‌های شادی کمک می‌کند، اعتقاد به فرجام نیک جهان است:

«انکار بنیان نیک جهان یکی از بزرگ‌ترین گناهانی است که یک زردشتی می‌تواند مرتکب شود، در دین زردشت، انسان برای زیستن آفریده شده نه برای مردن. اگر فرضاً مرگ سخن آخر باشد، در این صورت اهریمن پیروزمند نهایی است.»^(۱۰)

به یقین یکی از دلایلی که موجب نکوهش گریه شده، اعتقاد به زیستن در آن جهان است که دیگر موجبی برای آندوه باقی نمی‌گذارد و شیون برای رفتگان و مردگان را ناپسند می‌داند.

فردوسی به تبعیت از همین جهان‌بینی است که از قول بزرگمهر (بوذرجمهر) حکیم، آنگاه که با جمعی از خردمندان زمان خودش به گفتگو نشسته است (در بزم دوم از بزمهای هفتگانه)، چنین می‌سراید:

دگر گفت آن چیست ای هوشمند که آید خردمند را آن پسند؟

چنین گفت کان کو خرد پرورد ندارد غم آنکه زو یگذرد

اگر ارجمندی سپارد به خاک نبندد دل اندر غم و درد و باک

علت اصلی اینکه بزرگمهر ماتم و ملال برای مردگان را نزد خردمندان ناپسند می‌داند، این است که به موجب آیین مزدایی (زردشتی - مهری) روان، جاودانی است و پس از مرگ تن به سوی بهشت و عرش برین رهسپار می‌شود و در بارگاه ایزدی همواره خوش و خرم خواهد بود.

در هر حال، به‌طور کلی، نظر دین زردشت این است که «مرد پاک و پارسا و آن کس که از اوستا پیروی می‌کند و بهترین عبادت را انجام می‌دهد، آن کس است که بیشترین زمین را به‌زیر کشت می‌برد، گله و رمه را می‌پروراند و شهر و روستا را می‌گشاید و خوشی و شادمانی را فراهم می‌کند.»^(۱۱)

پس شاد زیستن و موجبات شادی همگان را فراهم آوردن در آن آیین خود یک ارزش است.

شادی و عرفان

در عرفان اسلامی که چندان هم با اندیشه ایران شهری بیگانه نیست، برای شاد زیستن نظریه‌ها و راهکارهای گوناگونی ارائه شده است. یکی از این راهکارها اعتقاد به بقای روح و خوش‌بینی نسبت به فرجام کار است که بسیاری از اندیشمندان اسلامی و از جمله ملاصدرا معتقدند که وجود ناب و راستین آنجاست که هستی آدمی پایان می‌یابد.^(۱۴)

در این نکته نمی‌توان تردید داشت که بینش انسان درباره مرگ به‌شیوه زیست و نحوه گذران زندگی این جهانی تأثیر می‌گذارد. افلاطون در این باره می‌گوید: فیلسوف کسی است که بزرگ‌ترین و دشوارترین هنر را آموخته باشد؛ یعنی بداند که چگونه باید مرد. آنکه چگونه مردن را آموخته باشد، فراموش کرده است که برده بودن یعنی چه! آزادی یعنی اینکه ترس از مرگ را کنار بگذاریم.^(۱۵)

می‌بینیم که افلاطون چگونه از به‌هم بافتگی مرگ و زندگی پرده برمی‌دارد. در مورد پیوند میان مرگ و زندگی ماریا ریلکه^۱ (۱۸۷۵-۱۹۲۶) می‌گوید: آخرین میوه و ثمره، یعنی مرگ ما روی زندگی ما رشد خواهد کرد. ^(۱۶) نگاه که آدمی ترس از مرگ را کنار بگذارد، زیر بار بسیاری از ناملایمات نمی‌رود و دل به‌اندوه نیز نمی‌سپارد. این مسئله یعنی نهراسیدن از مرگ معمولاً زمانی میسر می‌شود که زندگی را چون رودی خروشان همواره در جریان ببیند و حیات را منحصر و محدود به زندگی کوتاه این جهانی نداند. به‌قول سهراب سپهری:

و نترسیم از مرگ

مرگ پایان کبوتر نیست

مرگ در آب و هوای خوش اندیشه نشیمن دارد

مرگ در ذات شب دهکده، از صبح سخن می‌گوید.^(۱۷)

همان‌گونه که مرگ بر زندگی تأثیر می‌گذارد، معنا و مفهوم نیایش را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. به‌فرموده علی‌ابن‌ابی‌طالب (ع) نیایشگران سه دسته‌اند: یک دسته آنان که تاجر پیشه‌اند و خدا را به طمع رفتن به بهشت عبادت می‌کنند. دسته دوم اهل ترس و بزدلانند که خدا را از ترس رفتن به دوزخ عبادت می‌کنند و سوم کسانی هستند که به تعبیر مولا، «احرارند» و خدا را برون از محاسبات مادی می‌پرستند. در نزد عارفان، احرار همان عاشقند.

نیکلسون، مولوی شناس مشهور، همین موضوع را از قول عیسی (ع) این‌گونه بیان می‌کند:

عیسی (ع) از کنار سه مرد عبور کرد که بدن‌هایشان لاغر و سیمایشان رنگ پریده بود. از ایشان پرسید: «چه چیزی شما را به‌این روز انداخته است؟» جواب دادند: «ترس از آتش».

عیسی (ع) گفت: «شما از چیزی می‌ترسید که مخلوق است و بر خدا واجب می‌آید که آنان را که می‌ترسید رستگار کند». سپس از کنار سه نفر دیگر عبور کرد که رنگ پریده‌تر و جسم‌هایشان لاغرتر بود و پرسید: «چه چیزی شما را به‌این روز انداخته است؟» جواب دادند: «آرزوی بهشت». گفت: «شما آرزوی چیزی می‌کنید که مخلوق است و بر خدا واجب می‌آید که آنچه را که شما به‌آن امیدوارید به‌شما اعطا کند». سپس از کنار سه نفر

۱. Maria Rilka

۲. سهراب سپهری.

دیگر عبور کرد که آنقدر رنگ پریده و لاغر بودند که سیمایشان چون آینه‌ای از نور بود و گفت: «چه چیزی شما را به این روز در آورده؟» جواب دادند: «عشقمان به پروردگار». عیسی (ع) گفت: «شما نزدیک‌ترین کسان به او هستید، شما نزدیک‌ترین کسان به او هستید.»^(۱۸)

نیایش گفت و گوی عاشق است با معشوق، با همه جذبه‌ها، کشش‌ها، زیبایی‌ها، طراوت‌ها و حرارت‌هایش. عاشقی که در عین وصل، احساس هجران می‌کند و خود را چون نی بریده از نیستان می‌بیند و این نیایش همان آواز عشق است که از هر سو به گوش می‌رسد و ساکنان فلک و یاران ملک را که یک چند قانع به‌شهد و شکرهای شهر زمینی شده‌اند، دعوت به عروج می‌کند. کلام بلند مولانا به زیبایی این مرحله را توضیح می‌دهد:

هر نفس آواز عشق می‌رسد از چپ و راست

ما به فلک می‌رویم، عزم تماشا که راست؟

ما به فلک بوده‌ایم، یار ملک بوده‌ایم

باز همان جا رویم، جمله که آن شهر ماست

خلق چو مرغابیان زاده ز دریای جان

کی کند این‌جا مقام مرغ کز آن بحر خاست

آمد موج الست کشتی قالب بیست

باز چه کشتی شکست نوبت وصل و لقاست

این هجران ناشی از هبوط است و هبوط یعنی وداع آدم با روضه رضوان و تخت بند شدنش در این خاکدان. در حالی که برخی از ادیان و پاره‌ای از دینداران هبوط را گناه نخستین به‌شمار می‌آورند، گناهی که یاد افره آن را باید همه فرزندان آدم و حوا به‌دوش بکشند و آن نفرین و لعن ابدی است که به‌آنها تحمیل شده است.^(۱۹) به‌گفته ارنست کاسیرر، این بینش پیامدهای سیاسی خطرناکی برای جهان مسیحیت به‌همراه داشت، زیرا به‌تبع چنین برداشتی، انسان موجودی شریر قلمداد می‌شد که سزاوار هر نوع مکافات و مجازاتی در هر دو جهان است و هر اندازه دولتمردان به‌اینان بیشتر ستم روا دارند، موجبات خشنودی خدا را بیشتر فراهم آورده‌اند!^(۲۰)

در سایه این برداشت، همه بی‌عدالتی‌ها و ستمگری‌ها و بیدادها نه تنها توجیه، که تأیید می‌شود. اما در بینش عرفانی آن انسان تبهکار و پریشان روزگار، تبدیل به‌عاشقی پاک‌باز می‌شود با سینه‌ای شرحه شرحه از فراق، که درد اشتیاقش حد و مرزی نمی‌شناسد. انسان عارف عاشق دیگر نه همچون «سنگ تپیاخورده مغموم» بلکه در یکتا و گوهر گران‌بهای اقیانوس الهی است که همه ناز و نازکی و لطف و عزت و عزیزیش را از عشق می‌گیرد. اگر هم غمی داشته باشد، غم عشق است که بس شیرین و دلچسب و تعالی‌بخش و انسان‌ساز است. این اندوه خود نشاط‌بخش است به‌قول سعدی: «ساقیا باده بده شادی آن کاین غم از اوست».

و این همان غمی است که ابوسعید ابی‌الخیر در موردش می‌گوید:

جز غم، که هزار آفرین بر غم باد

دیدی که مرا هیچ‌کسی یاد نکرد

قناعت

مسئله دیگری که توازنی بین شادی و اندوه برقرار می‌کند یا از میزان غمزدگی می‌کاهد، قناعت است، که در عرفان یکی از صفتهای پسندیده به‌شمار می‌رود.

حافظ می‌گوید:

در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است

خدایا منعم گردان به درویشی و خرسندی

قناعت یعنی اینکه انسان برای خواست و خواسته خود مرز و محدوده‌ای تعیین کند. این مرز و قلمرو سبب می‌شود که هم دامنه حرص و آز کوتاه شود و هم آرزوهای دور و دراز و «نایافت» و دست نیافتنی - که ویرانگر بنیاد خشنودی و رضایت و شادی است - مقصور و محدود شود. فردوسی در مورد این هر دو «پتیاره» یعنی آز و آرزوهای بلند در همان بزم دوم بوذرجمهر با بزرگان کشور نکات برجسته و بلندی را از قول آن حکیم فرزانه به‌قلم می‌آورد:

دگر کو ز ناپودنی‌ها امید
همیشه بود شاد و خرم روان
بُرد بر آنگونه کز بار بید
بی‌اندوه باشد زگشت زمان

«ناپودنی‌ها» یا غیرممکن‌ها، همان آرزوهای دور و دراز است.

و در مورد آز، سخن فردوسی چنین است:

دگر گفت مردم توانگر به چیست
چنین گفت کانکس که هستش پسند
به گیتی پر از رنج و درویش کیست؟
به بخش خداوند چرخ بلند
کسی را کجا بخت انباز نیست
بدی در جهان بدتر از آز نیست

ممکن است گفته شود که «قناعت» مایه عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی می‌شود، چون انسان را به‌کمتر خواستن و در نهایت به‌تن آسانی و تنبلی می‌کشاند، به‌خصوص که حس رقابت را از میان بر می‌دارد. رقابت اگرچه در برخی از عرصه‌های اقتصادی ممکن است آثار و پیامدهای مثبتی داشته باشد ولی خالی از ایراد هم نیست. ویل دورانت^۱ معتقد است که رقابت در عرصه اقتصاد، انسان‌ها را به‌نهایت تدنی و به‌مرحله حیوانی و تنازع برای بقا می‌کشاند. اریک فروم^۲، روانشناس صاحب نام در اثری جذاب و ماندگار این نظریه را مطرح می‌کند که معنی و فلسفه زندگی در «بودن» است و نه در «داشتن».

همه آنانی که این قاعده را وارونه دیده‌اند، به‌گمان او مسبب عقب‌ماندگی انسان‌های درمانده شده‌اند، یا دست‌کم به‌شکاف و شقاق طبقاتی دامن زده‌اند. اما از این مسئله که بگذریم در هر حال بعید است که داشتن بیشتر، موجب خشنودی و شادمانی بیشتر شود. حتی می‌توان گفت که شاید عکس آن درست‌تر باشد، بدین معنی که علقه و علاقه بیشتر به ثروت موجب اندوه بیشتر می‌شود. همان‌گونه که مولانا می‌گوید:

«همه دلتنگی‌ها از دل‌بستگی به‌این عالم است» و شاید به‌همین دلیل باشد که مارکس گفته است:

1. Will Durant
2. Erich Fromm

شماره ۹، پاییز ۱۳۸۷
فصلنامه حقوق و سیاست
شماره ۱۳

«ثروت بیش از اندازه مانند فقر بیش از اندازه نکبت‌آور است. پس می‌توان گفت شادی و خوشنودی به‌میزان زیادی بسته به‌این است که آدمی این گفته جمیل سعدی را پیش روی داشته باشد که «مال از بهر آسایش عمر است، نه عمر از بهر گرد آوردن مال».

بنابراین از نه تنها انسان را ملول و مغموم می‌کند و او را از داشتن یک زندگی همراه با نشاط و شادی بی‌بهره می‌سازد، بلکه به‌تعبیر قرآن او را به‌سمت نیستی و هلاک می‌کشاند.

این است که عرفان توصیه و تأکید می‌کند که:

هنگام تنگدستی در عیش کوش و مستی کاین کیمیای هستی قارون کند گنا را^۱

محمدعلی جمال‌زاده، پدر داستان‌نویسی در ایران، معتقد است که همین آرزو و فزون‌خواهی ایرانیان، یکی از علل و عوامل عمده عقب‌ماندگی ما بوده است.

پروفسور حسایی در جمله‌ای نیش‌دار در پاسخ به یکی از دانشجویان اروپایی که از وی می‌پرسد، استاد شما که از جهان سوم آمده‌اید ممکن است بگویید که جهان سوم کجاست؟ پاسخ می‌دهد: آنجا که هر کس بخواهد مملکتش را آباد کند باید خانه خودش را خراب کند و هر کس خواسته باشد خانه‌اش را آباد کند، باید در تخریب مملکتش بکوشد! و چون انسان‌های حریص آنانند که همواره خواهان آبادانی خانه خودشان هستند، پس یکی از رازهای عقب‌ماندگی کشور روشن می‌شود!

گشاده‌رویی

عامل دیگری که هم نشان و نمادی از شادی محسوب می‌شود و هم عاملی است برای شاد بودن، لبخند زدن و گشاده‌رو بودن، گشاده‌رویی است. بعید است که انسان شادمانی را داشته باشیم که «چهره برجین و جبین پر آژنگ» باشد. ترش‌رویی و گره بر ابرو داشتن نشانی از گرفتاری درونی و ماتم‌زدگی شخصی است.

حال این پرسش مطرح می‌شود که برای تزهت و فسحت ظاهر چه می‌توان کرد؟

یکی از راه‌ها آسان گرفتن کارهاست و برای این منظور یکی از راهکارهایی که از قدیم مورد توجه عارفان بوده است «طنز» می‌باشد که گاندی به‌درستی به‌اهمیتش پی‌برده بود. او می‌گفت: اگر طنز نمی‌بود، مدت‌ها پیش مرده بودم.

«طنز نوعی نگاه است. نگاه جستجوگر شکاکی که دمی از درگیری با جهان و امور آن باز نمی‌ماند، نگاه آدمی است که در دوزخ نشسته و به‌بهشت می‌اندیشد ...

از فراخنای تاریخی که جهل و ستم و فساد آن را بی‌معنی کرده است به‌انسان اکنون و آینده می‌گوید: ببندیش، شک کن، لبخند بزن، آزاد باش».^(۳)

میلان کوندرا^۲ رمان‌نویس شهیر دوران ما از سه مقوله «حیوانیت» یعنی چشم و گوش بسته تسلیم امواج رایج شدن، «کیتش» یعنی هم‌رنگ جماعت شدن و مطیع و منفعل بودن و سرانجام «اژلاست» یعنی ترش‌رو بودن،

دیوان حافظ.

دانشنامه عقرب و سحاب
شماره ۹، زمستان ۱۳۸۷

شماره ۹

سخن می گوید: به زعم او این سه حالت، دشمنان سه سر هنرنند، هنری که پژواک لبخند خداوند به شمار می رود.^(۳۳) به عقیده کوندرا، طنز همچون شمشیر زمردنگاری است که بر فرق دیو «لاژلاست» فرود می آید و به اتسان عبوس تلخکام می فهماند که بی لبخندی نشان تعصب است و انسان متعصب کسی است که خود را مالک انحصاری حقیقت می پندارد و از اینرو دچار غرور و تکبر می شود، طنز می کوشد تعصب را از میان بردارد. به قول او کتاویوپاز! متألّهین خردمند روزگاران قدیم، کبر را یکی از گناهان شیطان می دانستند، همان گونه که در قرآن کریم نیز چنین آمده است. این گناه در نزد انسان، ادعای دانستن تمام حقیقت است.^(۳۴)

به طور کلی، طنز تمامی قالب های خشک، معمول، رایج و متصلب را در هم می شکند و هنگامی که کدها و رمزها به هم می ریزند، نمی توان نختدید.^(۳۵) اینجاست که دلیل مخالفت عرفان با سخت گیری، تعصب، تکبر و تأکید آنان بر مدارا، تساهل و طنز، روشن می شود.

سعدی آنگاه که می گوید:

«عاصی که دست بردارد به از عابد که در سر دارد» به روشنی کبر و غرور و خودبینی را محکوم می کند. بسیاری از عارفان در بخشی از آثار خود از طنز استفاده کرده اند. شاید بتوان گفت سنایی غزنوی (۴۲۳-۵۳۵) آغازگر این شیوه است که سپس شیخ عطار (۵۴۰-۶۲۷) آن را به کمال می رساند.^(۳۶) یک نمونه از طنزهای شیخ عطار:

داخت جفتی گاو و او طاق از خری	گاو ریشی بود در برزیگری
از اجل آن روستایی دادخواست	از قضا در ده، و بای گاو خاست
گاویش بود و خری برسر خرید	گاو را بفروخت و حالی خر خرید
شد وبای خر در آن ده آشکار	چون گذشت از بیع ده روز از شمار
گاو را از خر نمی دانی تو باز!	مرد ابله گفت ای دانای راز

حافظ نیز در قالب متناقض‌نمایی از طنز به کرات استفاده کرده است.^(۳۸)

همچنین مولانا در قالب تمثیل‌های گوناگون به سراغ طنز می رود تا دیوار صعب و ستبر کوتاه‌بینی و تعصب و تصلب را درهم بشکند، در نتیجه هم گل لبخندی بر روی لبها شکوفا کند و هم مرزهای نسبیّت و احتمال و مدارا و تساهل را گسترش دهد.^(۳۹)

عارفان این نکته را به نیکی دریافته بودند که هر کس اسیر سلطان تعصب باشد، به فرض هم که از اسارت شاهان رها شود، راه به جایی نمی برد. به عبارت دیگر، از نظر سیاسی، هرگز نتیجه مثبتی نمی گیرد. پس باید تعصب را درهم شکست که طنز در این راه ابزاری سودمند است. طنز بیش از هر عرصه‌ای بر جهان سیاست تأثیر می گذارد، چون درهم‌شکننده تکبر و خویش‌بینی و خودخواهی است. از نظر سیاسی، انسان متکبر و مختال زمینه مساعدی برای دیکتاتوری دارد، زیرا دیکتاتور فردی است که خود را تافته‌ای جدابافته و جامع همه نیکی‌ها، فضیلت‌ها و هنرها می داند و دیگران را به چشم مهجور و سفیه می‌نگرد. بنابراین، طنز مستقیماً روحیه دیکتاتوری و دیکتاتورها را مورد حمله قرار می‌دهد و مکتب عرفان که مروج طنز است و مخالف غرور و تعصب، از این دیدگاه به‌غایت سیاسی است

دانشنامه حقوق و سیاست
شماره ۹، پاییز ۱۳۸۷
شیراز

و در نهایت موافق دموکراسی و مردم‌سالاری می‌باشد.

نتیجه سیاسی این بحث آن است که در نظام خودکامه‌ای که روحیه تعصب و تکبر حکمرواست، ملال و اندوه بیشتر است حال آنکه در نظام مردم‌سالار و دمکرات، شادی و خرمی و سرزندگی و شادابی بیشتر به چشم می‌خورد. این است که «اوکتاویوپاز» موضعی بر صواب دارد، آنگاه که می‌گوید:

«قرن بیستم به‌رستخیز شفقت نیازمند است. یکی از زیباترین بخش‌های آیین بودا لبخندی است که بزرگانش همواره بر لب دارند و این لبخند، تجلی همان طنز و شفقت است، لبخند خردمندان آیین بودا باید در سیاست دمیده شود».^(۳۰)

خردگرایی

از دیگر صفات و ویژگی‌هایی که لازمه شاد زیستن و خرمروانی و بی‌اندوه بودن است و عرفان بر آنها تکیه و تأکید می‌کند، توکل، تسلیم، عشق، رواداری، ایمان، خردگرایی، راستگویی و طبیعت‌گرایی است. توضیح هر یک از این عوامل حتی اگر به اجمال هم باشد، از حوصله یک مقاله خارج است، بنابراین در اینجا تنها به یکی دو مورد اشاره‌ای کوتاه می‌کنیم.

در مورد خردگرایی و شاد زیستن، ممکن است این پرسش مطرح شود که اگر مطلب را از دیدگاه عرفانی ببینیم، در اینجا با یک تناقض روبه‌رو می‌شویم. گرچه خرد و عرفان به‌ظاهر در یکجا نمی‌گنجد، اما برخی از متفکران چون بزرگ‌اند راسل، ملاصدرا و ابن عربی گاهی از همخوانی این دو بحث کرده‌اند. ابن عربی، یکی از بزرگ‌ترین عارفان سراسر تاریخ، این مطلب را تحت عنوان «برهان و عرفان، سازش نه ستیز» مورد بحث قرار می‌دهد و ^(۳۱) وبت‌استیسی هم آن را مورد توجه قرار داده است. ^(۳۲) گفتنی است که در چشم دیرینگان «خرد» آمیزه‌ای از عشق و دانش بود. دوشیزه‌ای پاک و روشن و پرشور که همه چیز را زنده و تازه می‌کرد و چون در روان نیکان فرود می‌آمد، آنان را اولیا و پیامبران خدا می‌گردانید، زیاتر از آفتاب بود و برتر از ستارگان.

شکی نیست که پیروی از خرد، ویژگی مذهب هند و ایرانی و از جمله زردشت بود. در بزم دوم بوذرجمهر با موبدان که بیشتر ابیاتی از آن را آوردیم، چنین می‌خوانیم:

بپرسید دیگر که در زیستن	چه سازی که کمتر بود رنج تن
چنین داد پاسخ که گر با خرد	دلش بردبارست رامش برد
به داد و ستد در کند راستی	ببندد در کژی و کاستی

فردوسی بر دو عامل خردگرایی و راستگویی انگشت می‌گذارد و آن دو را عامل آرامش روحی یا همان شادمانی معرفی می‌کند. راستگویی و نقطه مقابل آن دروغ‌گویی، چنان‌که از گفته فردوسی نیز برمی‌آید، مفهومی بس گسترده‌تر از مفهوم رایج امروزی دارد، زیرا تنها به گفتار و نوشتار محدود و منحصر نمی‌شود و عرصه افعال و اعمال آدمیان را نیز در بر می‌گیرد.

به‌عنوان نمونه، یکی از مصداق‌های راستگویی این است که توازن و هماهنگی میان پنهان و پیدای ما برقرار

دانشنامه حقوق و سیاست
شماره ۹، پاییز ۱۳۸۷
شیراز
۲۲

شود. در این صورت همواره آرامش خاطر خواهیم داشت. به این سبب است که امام سجاد (ع)، این زیباترین روح پرستنده در صحیفه، می‌فرماید: «خدایا روا مدار که پنهان ما از پیدای ما ناستوده‌تر باشد و در ورای صورت آراسته ما سیرتی زشت و ناهموار نهفته باشد».

و در ادبیات فارسی آمده است:

به اندازه بود باید نمود
خجالت نبرد آنکه نمود و بود

از دیدگاه زردشت «اشا»، نظم و قانون و راستی و احترام به حقوق فردی، کار و کوشش، شیوه اقتصاد زراعی، روش زندگی اجتماعی و گروهی، برقراری عدل و مساوات و ... است.

دروغ یا دروغ نقطه مقابل اشاست یعنی هرج و مرج، بیداد، غارت و چپاول، زهد و ریای دروغین، استثمار مردم به نام دین، قربانی کردن دام‌ها و چهارپایان سودمند، مستی و توحش به نام عبادت و بی‌نظمی و ادامه زندگی خانه‌به‌دوشی. خداوند، جوهر راستی است که این جهان اشایی را پدید آورده تا مردم موافق با راستی و درستی و کوشش و نظم و عدل به‌بترین شیوه زندگی کنند و نیازهای تن و جسم را فراهم نمایند و با دانش و بینش روان خود را بیارایند. (۳۲)

طبعاً در چنین جامعه‌ای، موجبی برای غم خوردن وجود نخواهد داشت.

یکی دیگر از عواملی که به افسردگی و پژمردگی انسان امروز دامن می‌زند، دورافتادگی از طبیعت است. طبیعتی که سرشار از راز و رمز و شور و نشاط و پیام است. به گفته ژوزف کمبل^۱ یکی از اسطوره‌شناسان مشهور معاصر «ما انسان‌های جدید، جهان را از مکاشفه‌های طبیعی آن و از خود طبیعت جدا می‌کنیم» (۳۵)

دورافتادگی از طبیعت به معنای از دست دادن زیبایی‌هاست. یکی از دلایلی که اندیشه ایرانی‌شهری و سپس عرفان اسلامی به طبیعت و عناصر طبیعی می‌پردازد، این است که از طریق مأنوس کردن انسان‌ها با طبیعت، به‌چهره زمخت و کرخت و یکنواخت و عادت‌گونه زندگی آب و رنگی بزند تا شور شاد زیستن را در رگ‌های آدمی و در کالبد فسرده او بدمد.

در اوستا چندین نیایش هست که هر کدام ویژه یکی از عناصر طبیعی است. نخستین آنها نیایش مادر زندگی است که مقصود بزرگداشت زمین و خاک است.

دیگر، نیایش آب زندگی که همزاد نیایش مادر زندگی است.

دیگری، نیایش پدر زندگی یا خورشید است و سپس نیایش نفس زندگی (جو) است، اما مهم‌تر از همه نیایش برادر درخت است. در اوستا چندین سرود در ستایش درخت به‌عنوان برادر انسان وجود دارد. به‌صورت این سرودها، قطع درخت بدون آنکه حداقل دو درخت دیگر به‌جایش غرس شود، یک جنایت و یک کردار اهریمنی است.

سهراب سپهری در این مورد حق مطلب را بسیار خوب ادا کرده است:

جای مردان سیاست بنشانیم درخت
تا هوا تازه شود.

و در جای دیگری در بزرگداشت طبیعت و نیز در اشاره به هم پیوندی طبیعت با زندگی می‌گوید:

می‌دانم سیزه‌ای را بکنم، خواهیم مرد!

و خیام این طبیعت‌گرایی نامی، در یک رباعی زیبا این‌گونه می‌سراید:

هرسبزه که بر کنار جویی رسته است گویی ز لب فرشته خویی رسته است
یا بر سر سبزه تا به خواری نهی کاین سبزه ز خاک لاله‌رویی رسته است

حافظ از جمله عارفانی است که در بسیاری از غزل‌هایش به طبیعت یا یکی از ارکان و عناصر طبیعی، یا به‌نمادهای طبیعت اشاره می‌کند:

زاهد شراب‌کوثر و حافظ «بیاله» خواست تا در میانه خواسته کردگار چیست

تو و طوبی ما و «قامت یار» فکر هر کس به قدر همت اوست

فرق است ز آب خضر که ظلمات جای اوست با آب ما که منبعش «الله‌اکبر» است

معاشران گره از زلف یار باز کنید شبی خوش است بدین قصه‌اش دراز کنید

حدیث از مطرب و می‌گو و راز دهر کمتر جو که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را

در سراسر دیوان حافظ واژگانی چون ساقی، ساغر، باده، باده‌فروش، کوی میکند، یار و ... هزاران واژه که هر کدام به یکی از اجزا و عناصر طبیعت دلالت دارند، به کار گرفته می‌شود تا بار غم دل را سبک‌تر کند.

پایان بخش این مقاله کلام بلند مولانا است که می‌گوید:

خون غم بر ما حلال و خون ما بر غم حرام هر غمی کو گرد ما گردید شد در خون خویش

باده غمگینان خورند و ما ز می خوشدل‌تریم روبه محبوسان غم ده ساقیا افیون خویش

نتیجه‌گیری

ادبیات گران‌سنگ ایران چه در قالب نیایش و سرود و چه در قالب حماسه و جنگ و چه در شکل تعلیمی و غنایی، سرشار از صحنه‌هایی است که در آن «زندگی» اگر چه به‌تعبیر سهراب «یال و پری دارد با وسعت مرگ، پرشی داشته باشد یا «وسعت عشق» و به‌توصیه زردشت «شادی» مرغ سعادت است که باید صدای سایش بال‌هایش را بر بالای سرمان بشنویم. اگر می‌بینیم که یکی از تیره‌های فکر ایرانی «اغتنام فرصت» است که مثال و کمالش را در نزد خیام می‌یابیم، یک دلیلش همین است که «بوم» اندوه هر صبح و شام بر لب بام مردم نشیند. اندوهی که خواه‌ناخواه جبر‌گرایی، نیهیلیسم، ژانسنیسم، تسلیم، انقیاد، اطاعت کور‌کورانه، سرسپردگی و بردگی را به‌همراه خواهد آورد.

در چنین فضایی نه تنها، آزادی، اختیار، انتخاب، اراده و انسانیت از میان می‌رود که اساساً تمامی زندگی فردی و اجتماعی از معنا تهی می‌شود. توتالیتاریسم، حتمی‌ترین پیامد جامعه اندوه‌پرور و اندوه‌زده است. از این‌روی در فرهنگ بالنده و آزادی‌خواه، و آزاده‌پرور ایران که ادبیاتش جلوه‌گاه آن است، شادی مقامی ارجمند دارد.

پی نوشت‌ها:

- ۱- عنایت، حمید، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۲، ص ۳۲۶.
- ۲- همان، ص ۳۲۷.
- ۳- خلیل جبران، جبران، پیامبر، ترجمه مهدی مقصدی، تهران، انتشارات گوتنبرگ، ۱۳۷۳، ص ۴۶.
- ۴- رضی، هاشم، جشن‌های آبه، تهران، انتشارات بهجت، ۱۳۸۴، ص ۸۴.
- ۵- همان، ص ۸۵.
- ۶- یار شاطر، احسان، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان، ترجمه حسن انوشه، ۱۳۸۱، ص ۲۱۳.
- ۷- رضایی، عبدالعظیم، تاریخ ده‌هزار ساله ایران، جلد اول، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۷۹، ص ۷۹.
- ۸- بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، انتشارات آگه، ۱۳۷۸.
- ۹- رضی، هاشم، اوستا، تهران، انتشارات بهجت، ۱۳۷۸، ص ۱۱۹.
- ۱۰- هینتزه، جان، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران، نشر چشمه و آویشن، ۱۳۷۹.
- ۱۱- همان، ص ۹۵.
- ۱۲- رضی، هاشم، اوستا، پیشین، ص ۱۱۳.
- ۱۳- کرین، هانری، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه جواد طباطبایی، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۷۳، ص ۴۷۱.
- ۱۴- نصر، سیدحسین، در جستجوی امر قدسی، ترجمه سیدمصطفی شهر آیینی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۵، ص ۹۰.
- ۱۵- کاسیرر، ارنست، افسانه دولت، ترجمه نجف دریابندری، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۳.
- ۱۶- پاز، اوکتاویو، خیال‌پردازی‌های شبانه، ترجمه فریبا گرگین، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۸۳، ص ۱۸۴.
- ۱۷- سیهری، سهراب، هشت کتاب، تهران، نشر طهوری، ۱۳۶۸، ص ۲۹۶.
- ۱۸- نیکلسون، رینولد آن، عرفای اسلام، ترجمه ماهدخت بانو همایی، تهران، انتشارات هما، تیر ۱۳۶۶، ص ۳۵.
- ۱۹- یاسیرس، کارل، آغاز و انجام تاریخ، ترجمه محمدحسن لطفی، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۳.
- ۲۰- کاسیرر، ارنست، افسانه دولت، ترجمه نجف دریابندری، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۳.
- ۲۱- فروم، اریک، داشتن یا بودن، ترجمه اکبر تیریزی، انتشارات مروارید، ۱۳۶۸.
- ۲۲- مجابی، جواد، شناخت نامه شاملو، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۷، ص ۱۰۱.
- ۲۳- کوندرا، میلان، هنر زمان، ترجمه پرویز همایون‌پور، تهران، نشر گفتار، ۱۳۶۷، ص ۳۷۹.
- ۲۴- پاز، اوکتاویو، طنز و شفقت، پیام یونسکو، تیرماه ۱۳۶۹، شماره ۲۴۱، ص ۲۱.
- ۲۵- لیوتار، فوکو و دیگران، سرگشتگی نشانه‌ها، ترجمه بابک احمدی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۴، ص ۲۴۵.
- ۲۶- شایگان، حسن، ملیت، حریت، عدالت، مدنیت، فرهنگ و توسعه، شماره ۳۹، ص ۵۹.
- ۲۷- سجادی، سیدمحمدعلی، طنز در مصیبت‌نامه عطاز، پژوهشنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۸، ص ۱۴.
- ۲۸- شفیمی کدکنی، محمدرضا، زمینه اجتماعی شعر فارسی، تهران، نشر اختران و زمانه، ۱۳۸۶، ص ۳۷۵.
- ۲۹- زرین کوب، عبدالحسین، بحر در کوزه، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۸، ص ۲۶۲.
- ۳۰- پاز، اوکتاویو، طنز و شفقت، پیشین.
- ۳۱- حامد ابوزید، نصر، چنین گفت ابن عربی، ترجمه محمد راستگو، تهران، نشر نی، ۱۳۸۶، ص ۴۷۱.
- ۳۲- استیس، وت، عرفان و فلسفه، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۶۸، ص ۲۶۲.
- ۳۳- دهقان، محمد، آواز مرد خرد، هستی، ۱۳۷۴، ص ۳۲.
- ۳۴- رضی، هاشم، اوستا، پیشین، ص ۱۱۲.
- ۳۵- کمل، ژوزف، قدرت اسطوره‌ها، ترجمه عباس محیر، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷، ص ۴۷.

دانشگاه حقوق و سیاست
مجله حقوق و سیاست
شماره ۱۳۸۷

شماره ۱۳۸۷